



آیا نظم نوین "رویارویی چین و آمریکا، رقابت روسیه و اروپا" از راه خواهد رسید؟



نوشته: ژانو هواشنگ
ترجمه مجله جنوب جهان

استاد موسسه مطالعات بین‌المللی دانشگاه فودان، کارشناس ویژه "گفتگوی پکن"

مقدمه: پروفسور ژائو هواشنگ، استاد موسسه مطالعات بین‌المللی دانشگاه فودان و کارشناس ویژه "گفتگوی پکن"، اخیراً مقاله‌ای در وبسایت "باشگاه مباحثه بین‌المللی والدای" منتشر کرده و در آن به تحلیل عمیق چرخش احتمالی در روابط روسیه و آمریکا و تأثیرات بین‌المللی آن پرداخته است.

ژائو هواشنگ اشاره می‌کند که از زمان روی کار آمدن دولت ترامپ، روابط روسیه و آمریکا شاهد یک چرخش تاریخی بوده است که سرعت و شدت آن فراتر از انتظارات بوده و بن‌بست استراتژیک ناشی از درگیری اوکراین را نیز درهم شکسته است. آمریکا دیگر بدون قید و شرط از اوکراین حمایت نمی‌کند و فعالانه سیگنال‌های آشتی را به روسیه ارسال می‌کند: مهم‌ترین دغدغه امنیتی روسیه به سطح "مسائل اروپا" تنزل یافته و چارچوب ایدئولوژیک ناشی از "دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌ها" نیز با سبک واقع‌گرایانه ترامپ تضعیف شده است.

در همین حال، مذاکرات کنترل تسلیحات هسته‌ای از سر گرفته شده و تعدیل نیروهای آمریکایی در اروپا در دستور کار قرار گرفته است. روابط روسیه و آمریکا به تدریج از وضعیت "شبه جنگی" به سوی گفتگو و همکاری باز می‌گردد. این روند نه تنها اتحاد سنتی آمریکا و اروپا را متزلزل کرده، بلکه منطق نظم بین‌المللی پس از جنگ سرد را نیز به چالش کشیده است. ترامپ با هدایت اصل "اول آمریکا"، تمرکز استراتژیک خود را به منطقه آسیا-اقیانوسیه معطوف کرده و در تلاش برای "رها کردن" بار درگیری اوکراین، به طور عینی فضایی را برای کاهش تنش در روابط روسیه و آمریکا ایجاد کرده است.

با این حال، "یخ‌شکنی" در روابط روسیه و آمریکا همچنان با چالش‌های متعددی روبرو است: مقاومت شدید اوکراین و اروپا، کارشکنی مداوم نیروهای طرفدار اوکراین و تندروهای حزب جمهوری‌خواه در داخل آمریکا، و همچنین تغییرپذیری سبک دیپلماتیک ترامپ. میراث سی ساله تقابل همچنان تأثیرگذار است: بی‌اعتمادی عمیق روسیه به آمریکا به سختی از بین می‌رود و تضاد ساختاری بین تفکر هژمونیک آمریکا و مفهوم "حاکمیت مطلق" روسیه همچنان برجسته است. اگرچه در زمینه‌هایی مانند انرژی و توسعه قطب شمال، زمینه‌های همکاری وجود دارد، اما تحقق

عادی سازی کامل روابط مستلزم پایان دادن به "جنگ نیابتی" و رفع تحریم ها است. فرضیه "ائتلاف با روسیه برای مقابله با چین" فاقد زمینه واقعی است و همکاری استراتژیک با اعتماد بالای متقابل بین چین و روسیه به سختی متزلزل می شود.

این چرخش همچنین شکاف های عمیق در داخل غرب را آشکار می کند: انسجام ناتو کاهش یافته، اعتماد متقابل بین آمریکا و اروپا رو به افول است و اروپا ممکن است مجبور شود "خودمختاری استراتژیک" خود را بیشتر پیش ببرد. نظم بین المللی به آرامی در حال تغییر است: اگر روسیه و آمریکا به نزدیکی خود ادامه دهند، جهان ممکن است از الگوی تقابل "آمریکا و اروپا در برابر چین و روسیه" به پویایی جدید "رویاریوی چین و آمریکا، رقابت روسیه و اروپا" تغییر یابد. سازماندهی مجدد روابط قدرت های بزرگ به تسریع روند چندقطبی شدن کمک می کند، اما ماهیت هژمونیک پشت "دیپلماسی معاملاتی" ترامپ همچنان عدم اطمینان زیادی را برای وضعیت جهانی به همراه دارد.

ژائو هواشنگ خاطرنشان می کند که چین باید نسبت به تأثیر تعاملات روسیه و آمریکا بر توازن استراتژیک جهانی هوشیار باشد و ضمن حفظ منافع خود، همکاری با اقتصادهای نوظهور را تقویت کرده و ثبات و قطعیت بیشتری را به نظم بین المللی در عصر عدم قطعیت تزریق کند. [نوشته/ژائو هواشنگ]

اگرچه تغییرات احتمالی در روابط روسیه و آمریکا پس از بازگشت احتمالی ترامپ به قدرت به طور کلی پیش بینی می شد، اما شدت و سرعت این تغییرات فراتر از تصور همگان بود. از زمان بحران اوکراین، به ویژه پس از آغاز درگیری روسیه و اوکراین در سال 2022، روابط روسیه و آمریکا در یک مسیر بحرانی عمیق تر قرار داشت و تصور می شد که این وضعیت برای مدت طولانی "ثابت" بماند و حتی پس از پایان درگیری اوکراین نیز تغییر نکند. اما تقریباً یک شبه و بدون هیچ مقدمه ای، آمریکا ناگهان سیاست خود را تغییر داد و شروع به گفتگو با روسیه کرد و به سرعت روابط خود را با روسیه از سر گرفت. در همین حال، روابط آمریکا و اروپا تیره شد و اوکراین عملاً توسط آمریکا رها شد. در تاریخ قدرت های بزرگ، تغییر ناگهانی و بنیادین مسیر سیاست خارجی یک کشور در حالی که شرایط اساسی تغییری نکرده باشد، بسیار نادر است و اگرچه بی سابقه نیست، اما فراتر از قوانین کلی سیاست بین الملل است. تغییر در سیاست آمریکا به شدت وضعیت بین المللی را دگرگون کرده و مسیر روابط روسیه و آمریکا را نیز به طور قابل توجهی تغییر داده است.

روابط روسیه و آمریکا در طول بیش از 30 سال گذشته فراز و نشیب‌های متعددی را تجربه کرده است. در ابتدای استقلال روسیه، با تلاش‌های مشتاقانه یلتسین و رئیس‌جمهور کلینتون، روابط روسیه و آمریکا وارد "دوران ماه عسل" شد و در سال 1993، دو کشور شراکت استراتژیک خود را اعلام کردند و روابط آمریکا و روسیه به اوج خود رسید. اما دیری نپایید که به دلیل مسائلی مانند گسترش ناتو، جنگ کوزوو، ایران، عراق، کنترل تسلیحات و چین، روابط آمریکا و روسیه وارد دوره "صلح سرد" شد.

در سال 2000، با روی کار آمدن بوش پسر و پوتین به عنوان روسای جمهور، امیدها برای بهبود روابط بین دو کشور دوباره زنده شد. پس از حوادث 11 سپتامبر 2001، روابط آمریکا و روسیه به سرعت گرم شد و به سطحی نزدیک به "همسنگران در یک جبهه" رسید. در مه 2002، بوش پسر از روسیه بازدید کرد و دو کشور اعلام کردند که یک شراکت استراتژیک جدید ایجاد خواهند کرد. اما این دوره گرم نیز چندان طولانی نپایید و پس از حمله آمریکا به عراق در سال 2003، روابط آمریکا و روسیه بار دیگر سرد شد.

در سال 2008، با تغییر روسای جمهور در آمریکا و روسیه، اوباما و مدودف به ترتیب به ریاست جمهوری رسیدند. بار دیگر انتظارات خوشبینانه‌ای برای روابط آمریکا و روسیه به وجود آمد. دولت اوباما استراتژی "آغاز مجدد" را مطرح کرد. روابط آمریکا و روسیه اندکی بهبود یافت، اما این روند فاقد انگیزه کافی بود و با تردید پیش می‌رفت و پیش از پایان دوره ریاست جمهوری مدودف، ادامه آن دشوار شد. پس از بازگشت پوتین به کرملین در سال 2012، "آغاز مجدد" به طور کامل پایان یافت. پس از آن، بحران اوکراین رخ داد و مجموعه‌ای از درگیری‌ها و تحریم‌ها به دنبال آن آمد و روابط آمریکا و روسیه به پایین‌ترین سطح خود رسید.

در سال 2017، ترامپ که به عنوان فردی با گرایش‌های مثبت نسبت به روسیه شناخته می‌شد، به ریاست جمهوری آمریکا رسید و عموماً پیش‌بینی می‌شد که او فصل جدیدی را در روابط آمریکا و روسیه رقم بزند. اما برخلاف پیش‌بینی‌ها، به دلیل محدودیت‌های ناشی از مبارزات سیاسی داخلی آمریکا، روابط آمریکا و روسیه نه تنها بهبود نیافت، بلکه وخیم‌تر نیز شد. آمریکا شروع به ارائه سلاح به اوکراین کرد و تحریم‌هایی را علیه روسیه اعمال کرد. در 28 فوریه 2025، در جریان مشاجره با زلنسکی در دفتر بیضی کاخ سفید، ترامپ با افتخار اعلام کرد که سلف او به اوکراین تکه‌های پارچه (sheets) داده بود، در حالی که او موشک داده است.

حال، این بهبود در روابط روسیه و آمریکا تا کجا پیش خواهد رفت؟ آیا سرنوشت شکست‌های گذشته را تکرار خواهد کرد یا این چرخه تاریخی غیرقابل گریز را خواهد شکست؟ آیا این روند طولانی‌مدت خواهد بود یا گذرا؟

در مقایسه با گذشته، این تغییر در روابط روسیه و آمریکا دارای ویژگی‌های مهمی است که مهم‌ترین آنها تضعیف برخی از مشکلات اساسی است که در دوران پس از جنگ سرد روابط روسیه و آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است.

در طول بیش از 30 سال گذشته، گسترش ناتو بزرگترین مشکل در روابط روسیه و آمریکا بوده است. از زمان جنگ سرد، ناتو بزرگترین تهدید امنیتی و دشمن شماره یک اتحاد جماهیر شوروی بود. پس از انحلال پیمان ورشو و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه از نظر سیاسی با غرب آشتی کرد، در حالی که در داخل با آشفتگی اجتماعی و بحران اقتصادی جدی روبرو بود و کشور به شدت ضعیف شده بود و دیگر تهدیدی برای غرب محسوب نمی‌شد. در چنین شرایطی، ناتو نه تنها از بازدارندگی امنیتی خود در برابر روسیه نکاست، بلکه برخلاف مخالفت شدید روسیه و با استفاده از ناتوانی روسیه در جلوگیری از آن، به گسترش مداوم به شرق ادامه داد. روسیه همچنین تلاش کرد تا با پیوستن به ناتو، ساختار تقابلی خود با ناتو را تغییر دهد. در واقع، اتحاد جماهیر شوروی در سال 1955 پیشنهاد پیوستن به ناتو را مطرح کرده بود که توسط بولگانین، رئیس وقت شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی، در کنفرانس وین بین شوروی و آمریکا ارائه شد. در دوران یلتسین و پوتین نیز روسیه این ایده را به ناتو ابراز کرده بود. نمی‌توان احتمال وجود جنبه‌های تاکتیکی در این پیشنهادات را رد کرد، اما ناتو هیچ پاسخی به آنها نداد.

گسترش ناتو منجر به نارضایتی و بی‌اعتمادی عمیق روسیه به غرب شد و به طور مداوم روابط روسیه و غرب را تحریک و تشدید کرد و به مانعی غیرقابل عبور در راه توسعه روابط روسیه و آمریکا تبدیل شد. آمریکا نیروی محرکه اصلی گسترش ناتو بود و حتی از اروپا نیز تندروتر عمل می‌کرد. در اجلاس بخارست ناتو در سال 2008، رئیس‌جمهور بوش پسر بود که پیشنهاد دعوت از اوکراین و گرجستان برای پیوستن به ناتو را مطرح کرد، اما به دلیل مخالفت آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، و نیکولا سارکوزی، رئیس‌جمهور فرانسه، این امر محقق نشد، اما روند پیوستن اوکراین به ناتو از همانجا آغاز شد.

اکنون دولت ترامپ به صراحت اعلام کرده است که اوکراین نمی‌تواند به ناتو بپیوندد و احتمال پذیرش اوکراین در آینده قابل پیش‌بینی را منتفی دانسته است. اگرچه این هنوز راه حل اساسی

مشکل نیست و روسیه معتقد است که به تضمین‌های حقوق بین‌المللی و درج آن در معاهده صلح نهایی نیاز دارد. در فوریه 2025، ناتو در نشست واشنگتن به مناسبت هفتاد و پنجمین سالگرد تأسیس خود، اعلام کرد که روند پیوستن اوکراین به ناتو غیرقابل بازگشت است. به نظر روسیه، این مواضع سیاسی نیز نیاز به اصلاح رسمی دارد. اما به هر حال، سیاست جدید آمریکا تا حد زیادی از تنش در روابط روسیه و آمریکا کاسته و امیدهایی را برای از بین بردن این عامل تحریک‌کننده اصلی در روابط دو کشور ایجاد کرده است. در آینده، اگر اوکراین به شکل دیگری از اتحاد نظامی که عمدتاً شامل کشورهای اروپایی است بپیوندد، درگیری‌های ناشی از آن عمدتاً بین روسیه و اروپا خواهد بود، نه بین روسیه و آمریکا. اگر ناتو به سمت فروپاشی داخلی و از هم گسیختگی پیش برود، مسئله گسترش ناتو به طور طبیعی از دستور کار روابط روسیه و آمریکا حذف خواهد شد.

مسائل امنیتی همواره کانون توجه روابط روسیه و آمریکا بوده است. آمریکا روسیه را به عنوان یک تهدید امنیتی و یک رقیب تعریف کرده است، و این در اسناد راهبردی رسمی آمریکا، از جمله گزارش راهبرد امنیت ملی آمریکا (2017) و گزارش راهبرد دفاع ملی آمریکا (2018) در دوره اول ریاست جمهوری ترامپ، و همچنین در دستورالعمل موقت راهبرد امنیت ملی (2021) و گزارش راهبرد دفاع ملی آمریکا (2022) در دوره ریاست جمهوری بایدن، درج شده است.

پس از بازگشت به قدرت، دیدگاه ترامپ تغییر کرده است. نگرانی او نسبت به روسیه به طور قابل توجهی کاهش یافته و اکنون او روسیه را عمدتاً تهدیدی برای اروپا می‌داند، نه تهدیدی اصلی برای آمریکا. علاوه بر این، برخلاف شرکای اروپایی آمریکا در ناتو، او اعلام کرده است که ناتو در معرض حمله روسیه قرار ندارد. پیت هگسث (Pete Hegseth)، وزیر دفاع جدید آمریکا، در نشست گروه تماس دفاعی اوکراین در فوریه 2025 اظهار داشت که توجه امنیتی آمریکا از اروپا به آسیا-اقیانوسیه معطوف خواهد شد و امنیت اروپا عمدتاً بر عهده خود اروپا خواهد بود.

این نشان می‌دهد که اگرچه دولت ترامپ هنوز تعریف رسمی جدیدی از تهدید امنیتی روسیه برای آمریکا ارائه نکرده است، اما گرایش آن به وضوح مشخص است: کاهش تهدید امنیتی مستقیم روسیه برای آمریکا و عدم در نظر گرفتن روسیه به عنوان هدف اصلی برای پیشگیری. اگر توافق صلح در مورد درگیری اوکراین حاصل شود، این ایده دولت ترامپ بیشتر توسعه خواهد یافت، زیرا اگرچه چین و روسیه هر دو تهدید امنیتی تعریف شده رسمی برای آمریکا هستند، اما ماهیت و ویژگی‌های آنها تفاوت زیادی دارد. چین به عنوان یک تهدید جامع و پایدار تعریف شده است، تنها کشوری در

جهان که می‌تواند موقعیت هژمونیک جهانی آمریکا را به چالش بکشد و حتی جایگزین آن شود، در حالی که روسیه صرفاً یک تهدید فوری (acute threat) است. قدرت ملی روسیه بسیار ضعیف‌تر از آن است که بتواند موقعیت هژمونیک آمریکا را به چالش بکشد، چه رسد به جایگزینی آن. جنگ جاری در اوکراین فوریت تهدید روسیه را تقویت کرده است، اما اگر جنگ پایان یابد، شدت و فوریت آن به طور قابل توجهی کاهش می‌یابد و به طور طبیعی، میزان تهدید امنیتی آن برای آمریکا نیز کاهش خواهد یافت.

ترامپ دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌های آمریکا را کنار گذاشته است، که یک "انحراف" و در میان روسای جمهور آمریکا از پایان جنگ سرد تاکنون بی‌سابقه بوده است. دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌ها یکی از ارکان سنتی سیاست خارجی لیبرال آمریکا و همچنین منبع تنش و درگیری در روابط روسیه و آمریکا در دوره پس از جنگ سرد بوده است. بر اساس دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌ها، آمریکا و غرب با تعیین خطوط ایدئولوژیک، کشورها را به دو اردوگاه به اصطلاح دموکراتیک و تمامیت‌خواه تقسیم کرده و خود را در دسته کشورهای دموکراتیک قرار داده‌اند، که طبیعتاً ماهیتی از نظر سیاسی درست و از نظر اخلاقی والا به آنها بخشیده است؛ در مقابل، مخالفان به عنوان کشورهای تمامیت‌خواه تعریف شده و با برچسب‌های ضد دموکراسی و مخرب "نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین" مشخص شده‌اند. روسیه طبیعتاً در دسته کشورهای تمامیت‌خواه قرار گرفته و حتی رژیم دیکتاتوری خوانده شده است.

دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌ها فراتر از حقوق بین‌الملل سنتی مبتنی بر حاکمیت ملی رفته و "مشروعیت" مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، راه‌اندازی "انقلاب‌های رنگی" و سرنگونی رژیم‌های قانونی دیگر کشورها را فراهم کرده است. دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌ها کاملاً در تضاد با فلسفه سیاست خارجی روسیه قرار دارد و روسیه خود نیز قربانی این نوع دیپلماسی بوده است. آمریکا "انقلاب‌های رنگی" را در روسیه و کشورهای همسایه آن ترویج کرده، از مخالفان روسیه و نیروهای ضد روسی در کشورهای همسایه حمایت کرده، فضای استراتژیک روسیه را محدود کرده و امنیت رژیم روسیه را تهدید کرده است. وقوع درگیری روسیه و اوکراین نیز ارتباط تنگاتنگی با ترویج دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌های آمریکا دارد.

در سال 2013، "انقلاب میدان" (Maidan revolution) در اوکراین رخ داد که منجر به سرنگونی رژیم طرفدار روسیه یانوکوویچ و روی کار آمدن یک رژیم طرفدار غرب شد. "انقلاب میدان" به شدت مورد حمایت و ترویج آمریکا قرار گرفت و حتی مقامات ارشد آمریکایی مستقیماً در آن شرکت کرده و در

میان تظاهرکنندگان ظاهر شدند. روسیه "انقلاب میدان" را کودتای دولتی نامید. با این رویداد به عنوان نقطه عطف، اوضاع در جهت کاملاً متفاوتی پیش رفت، اوکراین کاملاً به غرب متمایل شد و استراتژی ملی پیوستن به ناتو را تعیین کرد. یک بشکه باروت رو به افزایش بین روسیه و ناتو به وجود آمد که در نهایت به شکل درگیری نظامی شدید روسیه و اوکراین فوران کرد و اوکراین قربانی شد. باید توجه داشت که دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌های آمریکا خالص نیست و تحت هدایت منافع ژئوپلیتیکی قرار دارد و در خدمت منافع ژئوپلیتیکی است. "انقلاب‌های رنگی" اغلب رژیم‌هایی را سرنگون کرده‌اند که غرب آنها را دوست نداشته است و آمریکا اساساً از رژیم‌های طرفدار غرب برای به قدرت رسیدن حمایت کرده است.

خوی تاجرانه ترامپ بر همگان آشکار است. او به منافع عملی، به ویژه منافع اقتصادی، اهمیت می‌دهد و به ایدئولوژی توجه چندانی ندارد، یا بهتر بگوییم اصلاً چنین آگاهی‌ای ندارد. شعارهایی مانند آزادی و دموکراسی به ندرت در واژگان او دیده می‌شود. تا زمانی که منافع عملی در میان باشد، ترامپ می‌تواند با هر کشوری، صرف نظر از اینکه به کدام اردوگاه تعلق دارد، روابط برقرار کند. به همین ترتیب، اگر احساس کند که از آمریکا "سوء استفاده" شده است، یا اگر بخواهد از کشورهای دیگر سوء استفاده کند، مهم نیست که طرف مقابل کیست، چه به اصطلاح کشور دموکراتیک باشد چه تمامیت‌خواه، چه متحد باشد چه دشمن، او با همه "یکسان" و بی‌رحمانه رفتار می‌کند. این موضوع در نگرش او نسبت به کانادا، مکزیک، دانمارک و اروپا به وضوح دیده شده است. با این حال، این غیرایدئولوژیک کردن روابط بین‌الملل به معنای معمول آن نیست، بلکه بیشتر ناشی از یک تفکر خودخواهانه افراطی و بی‌قاعده و همچنین رفتاری هرژمونیک است. این همچنین انزوای طلبی جدید نیست؛ او از مداخله در امور بین‌الملل امتناع نمی‌ورزد و یک طرح‌ریزی مبتنی بر منافع دارد که نه به معنای بازگشت به آمریکا است و نه بازگشت به قاره آمریکا. اما به هر حال، این رویکرد ترامپ حداقل تأثیر منفی عوامل ایدئولوژیک بر روابط دو کشور را کاهش داده است.

پس از بازگشت ترامپ به قدرت، امکان از سرگیری مذاکرات کاهش تسلیحات استراتژیک بین روسیه و آمریکا وجود دارد. کنترل تسلیحات هسته‌ای یکی از ارکان مهم روابط امنیتی روسیه و آمریکا است. پیمان استارت-3 در فوریه 2026 منقضی می‌شود و در پس زمینه درگیری اوکراین، مذاکرات روسیه و آمریکا درباره پیمان جدید امکان‌پذیر نیست. اگر پس از انقضای پیمان، پیمان جدیدی جایگزین آن نشود، توسعه تسلیحات هسته‌ای روسیه و آمریکا هیچ محدودیت قانونی نخواهد داشت و خطر رقابت هسته‌ای و جنگ هسته‌ای افزایش خواهد یافت. اگر روسیه و آمریکا

بتوانند مذاکرات را از سر بگیرند، احتمال کاهش حضور نظامی آمریکا در اروپا نیز یک انتظار مثبت برای روابط روسیه و آمریکا خواهد بود. آمریکا نیروی اصلی رزمی ناتو و هسته اصلی تقابل نظامی ناتو با روسیه است. ارتش آمریکا همواره حضور نظامی قدرتمندی در اروپا داشته است؛ در حال حاضر بیش از 80 هزار سرباز آمریکایی در اروپا مستقر هستند و بیش از 200 پایگاه نظامی دائمی و موقت با تسلیحات سنگین زمینی، دریایی و هوایی در اختیار دارند. ارتش آمریکا در کشورهای خط مقدم نزدیک به روسیه مانند لهستان و رومانی مستقر شده است و بمب افکن‌های استراتژیک آمریکا نیز در هر زمان وارد اروپا می‌شوند. آمریکا در سال 2019 از پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد خارج شد و می‌تواند موشک‌های کوتاه‌برد و میان‌برد با هدف روسیه را در اروپا مستقر کند که این امر به ویژه محیط امنیتی روسیه را وخیم‌تر کرده است.

دولت ترامپ هنوز تصمیمی برای کاهش نیروهای خود در اروپا نگرفته است، اما اعلام کرده است که در حال بررسی تعدیل حضور نظامی آمریکا در اروپا است. با این حال، در پس زمینه تغییر تمرکز امنیتی به سمت آسیا-اقیانوسیه و با در نظر گرفتن ایده مسئولیت‌پذیری بیشتر اروپا در قبال امنیت خود، کاهش حضور نظامی در اروپا باید نتیجه‌ای منطقی باشد. اگر اوضاع واقعاً در این جهت پیش برود، تقابل نظامی امنیتی روسیه و آمریکا در اروپا می‌تواند کاهش یابد و زمینه بیشتری برای بحث و تبادل نظر بین روسیه و آمریکا در مورد شکل‌گیری یک ساختار و سازوکار امنیتی جدید برای اروپا فراهم شود.

به طور خلاصه، سیاست خارجی ترامپ ضربه شدیدی به مجموعه‌ای از مفاهیم و سیاست‌های مهم سیاست خارجی آمریکا وارد کرده است. در مورد اوکراین، او سیاست تعیین روند جنگ توسط اوکراین و حمایت بی‌قید و شرط آمریکا را تغییر داده، بر دولت زلنسکی فشار آورده و اوکراین را مجبور به واگذاری قلمرو و پذیرش توافق صلح کرده است؛ در روابط با روسیه، او چرخش بزرگی انجام داده و سیاست آشتی و همکاری با روسیه را در پیش گرفته و در کنار "چماق"، "هویج" را نیز افزوده است؛ در تفکر استراتژیک، او از آتلانتیک‌گرایی منحرف شده، سیاست اتحاد را تضعیف کرده، حمایت از ناتو را کاهش داده، با اروپا درگیر شده و شکاف جدی در روابط آمریکا و اروپا ایجاد کرده است؛ در نظام فکری، او لیبرالیسم را کنار گذاشته، از دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌ها دست کشیده و سیاست خارجی خود را بر اساس دموکراتیک یا تمامیت‌خواه بودن کشورها تعیین نمی‌کند؛ در راهبرد امنیتی، او تا حدودی رویکرد مهار دوگانه چین و روسیه را تغییر داده، تهدید چین را برجسته‌تر کرده و تهدید امنیتی روسیه برای آمریکا را کمرنگ‌تر کرده است؛ در اولویت‌بندی سیاست

خارجی، او منافع اقتصادی را در اولویت قرار داده، دیپلماسی را به تجارت تبدیل کرده، جنگ تجاری را جایگزین جنگ نظامی کرده و عجله دارد تا در اوکراین به صلح دست یابد، صرف نظر از شرایط آن. علاوه بر این، یک تغییر مهم احتمالی دیگر نیز وجود دارد و آن نگرش آمریکا به مسئله چندقطبی شدن است که هنوز قطعی نیست و فعلاً از آن صرف نظر می‌کنیم.

با این حال، این بدان معنا نیست که روابط روسیه و آمریکا از این پس به طور روان و مستمر به پیش خواهد رفت. هنوز مسائل جدی بسیاری وجود دارد که باید حل شوند و موانع بزرگ بسیاری باید برطرف شوند.

از منظر وضعیت کنونی، درگیری اوکراین اولین مانع غیرقابل اجتناب است. اگر روسیه و آمریکا نتوانند از این مانع عبور کنند، توسعه بعدی روابط روسیه و آمریکا به طور طبیعی پیگیری نخواهد شد. در وضعیت فعلی، هدف ترامپ مشخص است: دستیابی هرچه سریعتر به توافق صلح و پایان دادن به جنگ. در مورد انگیزه های ترامپ دیدگاه های مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند که طبیعت تاجرانه ترامپ جنگ را دوست ندارد و عدم آغاز جنگ در دوره اول ریاست جمهوری او گواه خوبی بر این مدعا است. این دیدگاه ممکن است تا حدی درست باشد، اما کاملاً درست نیست. در حالی که ترامپ با عجله به دنبال پایان دادن به درگیری روسیه و اوکراین است، آمریکا به ادامه درگیری فلسطین و اسرائیل چراغ سبز نشان می دهد، شدیدترین حملات هوایی را علیه نیروهای حوثی یمن انجام می دهد و ایران را به جنگ تهدید می کند. این نشان می دهد که ترامپ نیز پیرو صلح طلبی نیست. برخی دیگر معتقدند که ترامپ به دنبال جایزه صلح نوبل برای ارضای غرور خود است. خود ترامپ می گوید انگیزه او اولاً کشته شدن افراد زیاد در جنگ و ثانیاً هزینه زیاد آن برای آمریکا است.

با این حال، از تحلیل نتایج عملی، احتمالاً ترامپ درگیری اوکراین را به عنوان میراث به جا مانده از بایدن می بیند. او آشکارا نمی خواهد این "میراث" بایدن را به ارث ببرد و می خواهد از آن جدا شود و نشان دهد که بایدن جنگ را به راه انداخته و او آن را پایان می دهد. این همچنین به آمریکا امکان می دهد تا هرچه سریعتر از درگیری اوکراین خارج شود تا تمام تلاش خود را برای مأموریت "دوباره عظمت بخشیدن به آمریکا" متمرکز کند، در غیر این صورت دوره کوتاه چهار ساله ریاست جمهوری او در این جنگ تلف خواهد شد. در واقع، احتمالاً بایدن نیز پس از به قدرت رسیدن با همین ایده با عجله از افغانستان خارج شد، اما بی دقتی در بررسی و سازماندهی آشفته باعث شد

که خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان به یک شکست بزرگ تبدیل شود و به موضوعی برای تمسخر حماقت بایدن توسط ترامپ تبدیل شود.

سیاست ترامپ آشکارا به نفع روسیه است. روسیه می تواند سرزمین های تحت کنترل خود را حفظ کند و اوکراین را برای مصالحه تحت فشار قرار دهد. سیاست "طرف هیچ کس را نگرفتن" ترامپ فقط می تواند به معنای عدم طرفداری از اوکراین باشد، زیرا آمریکا در اصل از اوکراین در برابر روسیه حمایت می کرد و این در واقع به معنای نزدیک شدن به روسیه است. با این حال، این هنوز به معنای دستیابی به توافق صلح نهایی نیست. مقامات اوکراین با واگذاری قلمرو موافقت نخواهند کرد، زیرا این به معنای خیانت به ملت و مرگ سیاسی است؛ آنها همچنین با غیرنظامی شدن موافقت نخواهند کرد، زیرا این به معنای خلع سلاح شدن آنها در برابر روسیه است؛ حتی اگر اکنون نتوانند به ناتو بپیوندند، احتمالاً وضعیت بی طرفی را نیز نخواهند پذیرفت، زیرا این به معنای دست کشیدن از همکاری امنیتی و تضمین های امنیتی با غرب است. اگرچه اوکراین در میدان نبرد در موضع ضعف قرار دارد و اهرم های چانه زنی قوی در دست ندارد، اما همچنان توانایی پافشاری بر مواضع خود را دارد و یک نیروی منزوی نیست و اروپا به عنوان پشتوانه استراتژیک و عقبگاه بزرگ آن عمل می کند.

شرایط صلح روسیه و اوکراین به شدت با یکدیگر در تضاد است و هیچ یک از طرفین نمی توانند دیگری را بپذیرند، به ویژه در مورد مسئله ارضی، هیچ راه حل برد-برد وجود ندارد. در چنین شرایطی، دستیابی به توافق صلح نهایی بسیار دشوار خواهد بود. هدف ترامپ پایان دادن سریع به جنگ و دستیابی به توافق صلح است، صرف نظر از شرایط آن. در این روند، ترامپ باید همزمان یا به نوبت بر روسیه و اوکراین فشار وارد کند. هر کس به تضاد اصلی توافق صلح تبدیل شود، هدف اصلی حمله او خواهد بود.

روسیه به صراحت اعلام کرده است که توافق صلح باید خواسته های آن را در نظر بگیرد و طرح صلح که منافع آن را تامین نکند را نخواهد پذیرفت. اگر روسیه بر مواضع خود پافشاری کند و هیچ گونه مصالحه ای نکند، و اگر ترامپ معتقد باشد که روسیه به مانع اصلی آتش بس تبدیل شده و مانع از اجرای طرح صلح پیشنهادی او می شود، او تمرکز خود را به روسیه معطوف خواهد کرد و حمایت نظامی از اوکراین را افزایش داده و تحریم های شدیدتری را علیه روسیه اعمال خواهد کرد. ترامپ بارها در این مورد صحبت کرده است. به این ترتیب، روند عادی سازی روابط دو کشور ناگزیر با مانع روبرو خواهد شد.

با این حال، اگر دستیابی به توافق صلح به زودی امکان پذیر نباشد، ترامپ مجبور به انتخاب خواهد شد: آیا همچنان امضای توافق صلح را پیش شرط توسعه روابط با روسیه قرار دهد یا اینکه از این کار صرف نظر کرده و با تغییر رویکرد، در حالی که جنگ هنوز ادامه دارد، به توسعه روابط با روسیه ادامه دهد. با توجه به طرح استراتژیک و تمایلات شخصی ترامپ، احتمال انتخاب گزینه دوم توسط او بیشتر است.

یک مشکل بزرگ دیگر بین روسیه و آمریکا وجود دارد و آن کمک نظامی آمریکا به اوکراین و تحریم های جامع علیه روسیه است. آمریکا مهمترین کشور کمک کننده به اوکراین است و سلاح های سنگین مانند هواپیما، توپخانه، تانک و موشک را به اوکراین ارسال می کند، اطلاعات شناسایی ماهواره ای را که برای جنگ مدرن حیاتی است در اختیار اوکراین قرار می دهد و مختصات و ناوبری برای حملات پهپادی اوکراین به روسیه فراهم می کند. آمریکا در واقع به بخشی از عملیات نظامی اوکراین تبدیل شده است و این بدون شک اقدامات جنگی محسوب می شود. در عین حال، آمریکا تحریم های اقتصادی بی سابقه ای را علیه روسیه اعمال کرده و تلاش می کند تا منابع مالی و اقتصادی روسیه را خفه کند.

روبیو، وزیر امور خارجه جدید آمریکا، اعتراف می کند که این "جنگ نیابتی" آمریکا با روسیه است، اما بر اساس درک سنتی، روسیه و آمریکا در حال حاضر عملاً در وضعیت "شبه جنگی" یا وضعیت جنگ غیررسمی قرار دارند. قبل از پایان دادن به این "جنگ نیابتی"، عادی سازی روابط روسیه و آمریکا و چه رسد به توسعه روابط دوستانه، غیرممکن است. و تنها راه پایان دادن به آن این است که آمریکا دیگر از ارائه حمایت نظامی گسترده به اوکراین دست بردارد، شروع به تغییر سیاست محاصره اقتصادی روسیه کند و به تدریج بیشتر تحریم ها را لغو کند. به نظر می رسد که این نیز یک روند ساده و سریع نخواهد بود.

روابط ترامپ با روسیه همچنان یک راز است. گمانه زنی ها و تحلیل های زیادی در مورد انگیزه ها و دلایل نزدیکی ترامپ به روسیه وجود دارد. تفاسیر متنوع و گوناگون است. برخی می گویند این به دلیل روابط دیرینه او با روسیه و نوعی علاقه مبهم به روسیه است و دو همسر اسلاو تبار او نیز بر او تأثیر گذاشته اند. برخی دیگر می گویند روسیه مطالب ناخوشایندی از او در اختیار دارد و او توسط روسیه تحت فشار قرار گرفته است. برخی از مفسران معتقدند که این به دلیل تحسین او برای افراد قدرتمند و احترام او به پوتین و روابط دوستانه ویژه او با پوتین است. برخی دیگر قضاوت می کنند

که او می خواهد خلاف مسیر بایدن حرکت کند و وعده های انتخاباتی خود را محقق کند. وحشتناک ترین ادعا این است که او عامل نفوذی روسیه و جاسوس پنهان طولانی مدت روسیه است و غیره. اما ایده واقعی ترامپ در مورد روسیه چیست و او در نهایت چه نوع روابطی را با روسیه می خواهد، این برای افراد خارجی دشوار است. او می خواهد با روسیه "معامله بزرگ" انجام دهد. او آماده پرداخت چه قیمتی است؟ او از روسیه چه می خواهد؟ مشخص نیست که آیا او آماده بازسازی روابط روسیه و آمریکا و تبدیل آن به یک رابطه همکاری استراتژیک است یا صرفاً به دلیل علاقه اش به روسیه و رئیس جمهور پوتین مایل به توسعه روابط با روسیه است، اما بدون هیچ گونه قصد و هدف استراتژیک. دیدگاه های مختلف بر جهت توسعه روابط روسیه و آمریکا تأثیر خواهد گذاشت. تصمیمات ترامپ سریع، ناگهانی و شدید است، اما تغییر آنها نیز سریع، ناگهانی و شدید است. به عبارت دیگر، دیپلماسی ترامپ از روال معمول پیروی نمی کند، طبق منطق پیش نمی رود و به شدت تحت تأثیر رویدادها و احساسات لحظه ای قرار می گیرد و به راحتی تغییر عقیده می دهد، ناگهان تغییر مسیر می دهد و پیش بینی آن دشوار است. به طور خلاصه، شخصیت ترامپ غیرقابل پیش بینی است، ثبات و تداوم سیاست های او تضمین شده نیست و احتمال تغییر سیاست همواره با او خواهد بود.

نیروهای ضد روسی و طرفدار اوکراین در داخل آمریکا همچنان قدرتمند هستند. جمهوری خواهان، مخالفان در کنگره، طبقه نخبگان و برخی از گروه های ذینفع بزرگ همچنان بر مواضع خود پافشاری می کنند و هیچ تغییری پس از روی کار آمدن ترامپ ایجاد نشده است. پس از گذشت شوک و ناامیدی اولیه، آنها دوباره سازماندهی و تجدید قوا خواهند کرد و منتظر فرصتی برای ضد حمله خواهند بود. نیروهای مخالف محدودیت های قدرتمندی بر ترامپ اعمال می کنند، نه تنها در مورد سیاست او در قبال روسیه، بلکه در مورد کل سیاست خارجی او و حتی در مورد خود دولت ترامپ. سیاست ترامپ در قبال روسیه نه تنها از حمایت آنها برخوردار نخواهد شد، بلکه مخالفت آنها را نیز بیشتر تحریک خواهد کرد.

از آنجا که مواضع متضاد است، هرچه پیشرفت در سیاست ترامپ در قبال روسیه و توسعه روابط روسیه و آمریکا موفقیت آمیزتر باشد، انتقادات احتمالی شدیدتر خواهد بود و به محض اینکه روابط با روسیه با شکست مواجه شود، ضد حمله قوی تری صورت خواهد گرفت و فشار برای تغییر سیاست در قبال روسیه افزایش خواهد یافت؛ به عبارت دیگر، صرف نظر از اینکه توسعه روابط روسیه و آمریکا موفقیت آمیز باشد یا نباشد، سیاست ترامپ در قبال روسیه با حملات مخالفان

روبرو خواهد شد. در شرایط نامساعد، ترامپ ممکن است رویکرد سختگیرانه تری نسبت به روسیه نشان دهد و نشان دهد که نه تنها طرفدار روسیه نیست، بلکه نسبت به آن سختگیرتر است تا خسارات سیاسی داخلی خود را جبران کند و وضعیت سیاسی نامساعد خود را تغییر دهد. در واقع، ترامپ برای اثبات خود اغلب می گوید که او سختگیرترین فرد در قبال روسیه است.

از دیدگاهی کلان تر، یکی از موانع بزرگ در مسیر توسعه روابط همکاری استراتژیک روسیه و آمریکا، ادراک منفی متقابل است. این میراث سنگین روابط روسیه و آمریکا در طول ۳۰ سال گذشته است که تصویر متقابل دو کشور را منفی کرده و اعتماد اساسی را از بین برده است. این ادراک منفی طی سالیان متمادی انباشته شده و به سختی می توان آن را به سرعت تغییر داد، به ویژه پس از درگیری اوکراین که این ادراک را به شدت تعمیق بخشید. ادراک منفی، حصار نامرئی در برابر شکل گیری روابط سطح بالای دولتی است، باعث عدم اطمینان نسبت به توسعه روابط همکاری پایدار و بلندمدت می شود و بر شکل گیری سیاست ها تأثیر می گذارد.

اقدامات مطلوب اخیر ترامپ در قبال روسیه اگرچه در آمریکا و اروپا جنجال به پا کرد، اما واکنش روسیه، از رهبری گرفته تا نخبگان، نسبتاً آرام بود و هیجان بیش از حدی نشان ندادند. از دیدگاه محافل آکادمیک اصلی روسیه، اکثر نظرات نسبت به چشم انداز بهبود روابط دو کشور محتاطانه و با تحفظ همراه است و برخی نظرات نیز نسبتاً بدبینانه است. دیمیتری پسکوف، سخنگوی ریاست جمهوری روسیه، نیز هشدار داد که نباید روابط روسیه و آمریکا را با عینک خوشبینی نگاه کرد. این امر تضاد آشکاری با هیجان و شور و نشاط رسانه ها در زمان گرم شدن روابط روسیه و آمریکا در گذشته دارد. این بدان معنا نیست که روسیه تمایلی به توسعه روابط با آمریکا ندارد، زیرا تعداد زیادی از نخبگان طرفدار آشتی با آمریکا و اروپا هستند، بلکه صرفاً به دلیل درس های تلخ متعدد گذشته است که روسیه را از اعتماد آسان به آمریکا و اطمینان از ثبات بلندمدت روابط روسیه و آمریکا باز می دارد.

فرض کنیم که مسئله پیوستن اوکراین به ناتو و توافق صلح حل شود، روابط روسیه و آمریکا همچنان با چالش بزرگی روبرو خواهد بود و آن تضاد اصولی در ساختار نظم بین المللی است. سیاست "اول آمریکا" ترامپ نیز در واقع نوعی هژمونی است، یک نظام هژمونیک خودمحورتر. تلاش آمریکا برای تصاحب زورگویانه کانال پاناما، شبه جزیره گرینلند، معادن اوکراین و سرزمین های کانادا نشان می دهد که آمریکای تحت رهبری ترامپ همچنان یک قدرت هژمونیک است. هژمونی با جهان بینی چندقطبی روسیه سازگار نیست. دولت جدید آمریکا نیز متوجه شده است که جهان

کنونی چندقطبی است و آنتونیو بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا، نیز به این موضوع اشاره کرده است. محافل دیپلماتیک و آکادمیک روسیه نیز معتقدند که ترامپ واقعیت چندقطبی بودن جهان را پذیرفته است. با این حال، این هنوز یک قضاوت در حال شکل‌گیری و بدون قطعیت است و مهم‌تر از آن، پذیرش واقعیت چندقطبی بودن به معنای توافق آمریکا و روسیه در درک و سیاست‌های مربوط به چندقطبی بودن نیست.

گزارش امنیتی مونیخ 2025 با عنوان "چندقطبی‌سازی"، واقعیت چندقطبی بودن جهان را تأیید می‌کند، اما این تغییر را با نگاهی منفی و بدبینانه می‌نگرد و معتقد است که این انتقال قدرت بین‌المللی می‌تواند آشفتگی بیشتری به همراه داشته باشد. درک آمریکا از چندقطبی بودن احتمالاً مشابه درک اروپا است. جایگاه روسیه در سیاست بین‌الملل کنونی همچنان چندقطبی‌سازی، جنوب جهانی، گروه بریکس، سازمان همکاری شانگهای و غیره است. این‌ها بسترهای اساسی برای انعکاس منافع و اهداف روسیه هستند. روسیه در صورت امکان، به توسعه همکاری‌های عمیق با آمریکا می‌پردازد، اما چارچوب دیپلماتیک خود را برای پیروی از آمریکا رها نخواهد کرد و همچنان به پیشبرد چندقطبی‌سازی، گروه بریکس، سازمان همکاری شانگهای و همکاری با جنوب جهانی به عنوان جهت‌گیری اساسی سیاست خارجی خود ادامه خواهد داد.

یک مسئله اصولی دیگر در روابط روسیه و آمریکا وجود دارد و آن این است که این روابط بر چه اساسی بنا خواهد شد: روابطی برابر یا روابطی تابع؟ آمریکا به عنوان یک قدرت هژمونیک، خود را بالاتر از سایر کشورها می‌داند و باید دید آیا حاضر به فروتنی و رفتار با روسیه به عنوان یک شریک برابر خواهد بود یا خیر. اگرچه نگرش دولت ترامپ نسبت به روسیه نسبت به دوره بایدن تغییرات زیادی کرده و احساس گفتگوی برابر را در روسیه ایجاد کرده است، اما چماق تحریم‌ها همچنان بالای سر روسیه آویزان است و این برابری واقعی نیست. نظام هژمونیک آمریکا و جایگاه بین‌المللی تابع، هر دو برای روسیه غیرقابل قبول هستند. مفهوم اصلی سیاست خارجی روسیه، حاکمیت ملی است که سنگ بنای سیاست خارجی آن است، به ویژه پس از آغاز درگیری اوکراین که روسیه حاکمیت ملی را در جایگاه والایی قرار داده و بر آن تأکید ویژه‌ای داشته است. روسیه با اتکا به حاکمیت ملی، بر جایگاه مستقل و خودگردان خود پافشاری می‌کند و تسلیم هیچ کشور یا گروهی از کشورها نمی‌شود، بنابراین نمی‌تواند جایگاه خود را در نظام هژمونیک ترامپ پیدا کند.

روابط روسیه و آمریکا در مسائل منطقه‌ای پیچیده است. این دو نظام منافع هستند که منافع مشترک دارند، اما این منافع مشترک کم است و فرصت‌های همکاری نیز محدود است. منافع

متفاوت بیشتر است و احتمال بروز درگیری نیز بیشتر است، به ویژه در مناطق خاورمیانه، آسیای غربی و شمال شرق آسیا. این همچنان یک تضاد دائمی در روابط روسیه و آمریکا خواهد بود که گاهی تعدیل و گاهی تشدید می‌شود.

از دیدگاهی بلندمدت‌تر، اگر سیاست دوستانه ترامپ در قبال روسیه بتواند از موانع مختلف عبور کند و در برابر فشارها مقاومت کند و تا پایان دوره ریاست جمهوری او حفظ شود، آیا روابط روسیه و آمریکا از سرنوشت فراز و نشیب‌های شدید رهایی خواهد یافت یا خیر، به دولت و سیاست‌های پس از ترامپ بستگی دارد. سیاست‌های ترامپ در قبال روسیه جنبه شخصی قوی دارد و مشخص نیست که آیا رئیس جمهور بعدی کاخ سفید آن را ادامه خواهد داد یا خیر.

سیاست خارجی ترامپ باعث آشفتگی داخلی در غرب و بزرگترین بحران داخلی از زمان شکل‌گیری بلوک غرب شده است و چشم‌انداز آن نامشخص است. شکاف بین آمریکا و اروپا یا عمیق‌تر و غیرقابل جبران خواهد شد، یا پس از رسیدن به سطح معینی، بر اساس مبنای جدیدی ترمیم خواهد شد که احتمال دوم بیشتر است، البته گذشته دیگر تکرار نخواهد شد. اروپا یا به این دلیل به سرعت رو به زوال خواهد رفت و همگرایی به سمت سستی پیش خواهد رفت و به تدریج در صحنه سیاست بین‌الملل به حاشیه رانده خواهد شد؛ اما بحران همچنین می‌تواند محرک و نیروی قدرتمندی برای اروپا باشد و آن را مجبور به استقلال و همبستگی بیشتر و برنامه‌ریزی برای الگوی توسعه جدید کند.

ناتو ضربه شدیدتری خورده است. در شرایطی که نیروی اصلی ناتو، یعنی آمریکا، آماده کاهش مسئولیت‌های خود در قبال ناتو و حتی تهدید به خروج است، چشم‌انداز ناتو در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است. این سازمان در ابتدا سه هدف داشت: "نگه داشتن آمریکا، مهار آلمان و سد کردن راه روسیه". آلمان مدت‌هاست که دیگر هدف مهار ناتو نیست و اکنون آمریکا نیز قصد دوری گزیدن دارد و از این سه هدف، تنها "سد کردن راه روسیه" باقی مانده است.

این امر تأثیر دوگانه‌ای خواهد داشت: از یک طرف، پس از دستیابی به توافق صلح اوکراین و عادی شدن روابط ناتو با روسیه، طرفین احتمالاً به بررسی چارچوب امنیتی جدید اروپا خواهند پرداخت و اهمیت تهدید امنیتی روسیه برای اروپا به تدریج کاهش خواهد یافت و این امر باعث از دست رفتن انگیزه توسعه ناتو خواهد شد؛ از طرف دیگر، ناتو برای بقا و حفظ انسجام خود، باید به طور مداوم تهدید امنیتی روسیه را تقویت کند و روسیه را به عنوان دشمن دائمی اروپا حفظ کند و روابط

دوجانبه را همیشه در سطح مشخصی از تنش نگه دارد. از این منظر، خود ناتو به یک منبع خطرناک تحریک تبدیل می‌شود.

روابط روسیه و آمریکا با شرایط جدیدی روبرو است و وارد مسیری جدید و ناآشنا شده است. مشخص نیست که این روند تا کجا پیش خواهد رفت و نمی‌توان با قطعیت گفت که غیرقابل بازگشت است. به دلایل مختلف، احتمال بازگشت به عقب وجود دارد، یا به دلیل درگیری روسیه و آمریکا، یا به دلیل تعدیل سیاست‌های ترامپ، یا به دلیل تزلزل یا تغییر جایگاه سیاسی ترامپ در داخل آمریکا. اما این روند به هر حال آغاز شده و به سرعت در حال پیشرفت است و اکنون باید با این واقعیت روبرو شد و از آن به عنوان نقطه شروع استفاده کرد، نه اینکه به معکوس شدن احتمالی در آینده چشم دوخت.

به طور کلی، شرایط کنونی به نفع روابط روسیه و آمریکا است. ترامپ عامل کلیدی این وضعیت است و تمام تغییرات به او مربوط می‌شود. در روابط روسیه و آمریکا پس از جنگ سرد، هرگز سه تضاد بزرگ گسترش ناتو، تهدید امنیتی و ایدئولوژی به طور همزمان کاهش نیافته است و در عین حال، درک مسائل مهمی مانند چندقطبی‌سازی نیز نرمش نشان داده است. روسیه و آمریکا در حال از سرگیری همکاری در برخی زمینه‌های سنتی مانند کاهش تسلیحات هسته‌ای استراتژیک، منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و مبارزه با تروریسم هستند و در برخی زمینه‌هایی که قبلاً رقابت و درگیری تلقی می‌شد، مانند قطب شمال، توسعه انرژی و خطوط لوله گاز، نیز به بررسی امکان همکاری پرداخته‌اند و زمینه‌های همکاری همچنان گسترش خواهد یافت.

در روابط روسیه و آمریکا، اختلافات عمده آمریکا با سایر کشورها وزن چندانی ندارد و به اختلافات حاد تبدیل نخواهد شد. ترامپ به طور ویژه به کسری تجاری توجه دارد و معتقد است که شرکای تجاری آمریکا از این کشور سود برده‌اند، بنابراین تعرفه‌های سنگینی بر آنها اعمال کرده و جنگ تعرفه‌ای با بسیاری از کشورها به راه انداخته که منجر به آسیب دیدن روابط دوجانبه شده است. این مشکل در روابط روسیه و آمریکا نیز رخ خواهد داد، اما پیامدهای آن چندان جدی نخواهد بود، زیرا حجم تجارت روسیه و آمریکا بسیار کم است و در سال ۲۰۲۴ تنها به ۳.۵ میلیارد دلار ناچیز رسیده است که در مقایسه با حجم تجارت ۴.۹ تریلیون دلاری آمریکا در آن سال تقریباً قابل چشم‌پوشی است. بنابراین، افزایش تعرفه بر روسیه اهمیت اقتصادی چندانی برای آمریکا ندارد و ترامپ احتمالاً بیشتر از افزایش تعرفه به عنوان ابزاری برای اعمال فشار و مجازات روسیه استفاده می‌کند، به عنوان مثال او تهدید کرده است که تعرفه‌های ثانویه بر صادرات نفت روسیه اعمال

خواهد کرد، اما هدف او کشورهایی هستند که از روسیه نفت می‌خرند، زیرا معاملات مستقیم روسیه و آمریکا بسیار اندک است.

ترامپ می‌خواهد برای آمریکایی‌ها شغل ایجاد کند و معتقد است که صنایع تولیدی سایر کشورها شغل آمریکایی‌ها را گرفته‌اند. صنعت تولیدی روسیه قوی نیست و هدف خشم ترامپ قرار نخواهد گرفت. در زمینه‌های فناوری پیشرفته مانند هوش مصنوعی، روسیه رقیب اصلی آمریکا نیست و تهدید جدی برای سلطه فناوری آمریکا محسوب نمی‌شود. در مورد مسئله فنتانیل که آسیب جدی به جامعه آمریکا وارد می‌کند و برای ترامپ بسیار حساس است، روسیه اساساً درگیر نیست.

پس از درگیری اوکراین، اختلافات احتمالی آینده روسیه و آمریکا احتمالاً عمدتاً در زمینه‌های کنترل تسلیحات، امنیت استراتژیک، نظم بین‌المللی و مسائل منطقه‌ای بروز خواهد کرد. این مسائل بیشتر ماهیت کلان دارند و تأثیر عمده‌ای بر روابط دوجانبه دارند، اما عمدتاً تأثیر کلی بر روابط دولتی دارند و نسبتاً تحریک مستقیم کمتری دارند و به راحتی منجر به درگیری مستقیم شدید بین دو کشور نخواهند شد.

علاوه بر این، در آینده اروپا احتمالاً تا حدی جایگزین آمریکا خواهد شد و به نیروی اصلی مقابله با روسیه تبدیل خواهد شد، که این بدان معناست که روسیه نیز اروپا را چالش بزرگتری تلقی خواهد کرد. لاوروف گفته است که تمام تراژدی‌های ۵۰۰ سال گذشته مربوط به اروپا بوده است، چه جنگ‌های صلیبی، چه استعمار و چه دو جنگ جهانی، در حالی که آمریکا آتش‌بیار معرکه نبوده است، که این تا حدودی از نظر تاریخی تضعیف اروپا و دوست‌نمایی آمریکا است. این همچنین زمینه را برای تغییرات احتمالی بزرگ در نظم بین‌المللی فراهم می‌کند، از الگوی آمریکا و اروپا در برابر چین و روسیه به الگوی آمریکا در برابر چین و روسیه در برابر اروپا تغییر می‌کند، که این امر فضای تغییراتی را برای روابط آمریکا و روسیه و چین و اروپا فراهم خواهد کرد.

در مجموع، در شرایط جدید، نقاط برخورد عمده بین روسیه و آمریکا به طور اساسی کاهش یافته است، فرصت بروز درگیری جدی کاهش یافته و موضوعات همکاری دوجانبه متعددی پدید آمده است؛ از نظر ذهنی، هر دو کشور تمایل به بهبود روابط دارند، به ویژه آمریکا فعال‌تر است و سیاست ترامپ در قبال روسیه اگرچه یکپارچه نیست، اما در مجموع مبتنی بر آشتی و همکاری با روسیه است. بنابراین، از نظر تئوری، پیشرفت مسیر اصلی روابط روسیه و آمریکا در آینده خواهد بود، یا به عبارت دیگر، جهت‌گیری اساسی آن خواهد بود. البته، روابط روسیه و آمریکا امروزی مانند کل سیاست بین‌الملل، مملو از عوامل نامشخص، احتمال وقوع رویدادهای تصادفی بسیار زیاد و

تعداد زیادی "قوی سیاه" غیرقابل پیش‌بینی است، همانطور که جامعه بین‌المللی در سال‌های اخیر بارها تجربه کرده است. اضافه شدن عامل ترامپ، سیاست بین‌الملل پیچیده را پیچیده‌تر و غیرقابل پیش‌بینی‌تر کرده است، بنابراین، پیش‌بینی چشم‌انداز روابط روسیه و آمریکا تنها یک قضاوت بر اساس حقایق شناخته شده است، نه یک قطعیت.

برای توسعه روابط روسیه و آمریکا در آینده، می‌توان آن را به طور کلی به چهار سطح از پایین به بالا تقسیم کرد: از سرگیری تماس‌ها، همکاری انتخابی، عادی‌سازی و مشارکت استراتژیک.

در پس‌زمینه درگیری اوکراین، از سرگیری تماس‌های روسیه و آمریکا یک اقدام دیپلماتیک عادی نیست. در طول سه سال، تماس‌های دیپلماتیک آمریکا و اروپا با روسیه تقریباً به طور کامل قطع شده بود، نه تنها تبادلات دیپلماتیک وجود نداشت، بلکه تبادلات علمی، فرهنگی و ورزشی نیز تقریباً به صفر رسیده بود. غرب این را به عنوان موضع سیاسی سازش‌ناپذیر و مجازات دیپلماتیک در برابر روسیه تلقی می‌کرد و گهگاه بازدید سیاستمداران اروپایی از روسیه یا تماس تلفنی آنها با رهبران روسیه با انتقادات شدید در داخل اروپا مواجه می‌شد. اما تماس ناگهانی آمریکا با روسیه، و آن هم در بالاترین سطح دیپلماتیک، نمی‌تواند تکان‌دهنده نباشد. این یک چرخش دیپلماتیک بزرگ آمریکا است و معنای سیاسی عمیقی دارد. از نظر اروپا، این "تسلیم شدن" در برابر روسیه و "خیانت" به جهان غرب است. از سرگیری تماس‌های روسیه و آمریکا اگرچه ساده است، اما برای روابط دو کشور، اولین در را برای احیای روابط دوجانبه باز می‌کند. بدون تماس، صحبت از هیچ چیز دیگری ممکن نیست. می‌توان گفت که روابط روسیه و آمریکا اکنون در مرحله از سرگیری تماس‌ها قرار دارد.

از سرگیری تماس‌ها می‌تواند به سرعت محقق شود، اما این به معنای رسیدن طبیعی به عادی‌سازی روابط دو کشور نیست. روابط روسیه و آمریکا مشکلات مزمن و عمیق بسیار زیادی را انباشته کرده است، به ویژه موانع جدی ناشی از درگیری اوکراین، که عادی‌سازی روابط دولتی را یک شبه غیرممکن می‌سازد و به یک روند زمانی معین برای حل مشکلات نیاز دارد. این روند ممکن است کوتاه باشد، اما ممکن است طولانی نیز باشد. در این مدت، یعنی قبل از عادی‌سازی روابط دوجانبه، دو کشور همچنان ممکن است در برخی زمینه‌ها و برخی پروژه‌ها همکاری کنند، که می‌توان آن را مرحله "همکاری انتخابی" نامید، زیرا اساساً همکاری در برخی موارد منفرد است و در شرایط روابط دولتی غیرعادی صورت می‌گیرد. همکاری انتخابی شکل احتمالی مرحله بعدی روابط روسیه و آمریکا است و احتمالاً برای مدت طولانی ادامه خواهد داشت.

روابط دیپلماتیک عادی برای کشورهای عادی طبیعی است، اما برای روابط روسیه و آمریکا در مرحله کنونی، همچنان یک هدف بلند و دشوار است. روابط دولتی عادی نه تنها به معنای شکل دیپلماتیک، بلکه مهمتر از آن، در ماهیت روابط دو کشور تجلی می‌یابد. روابط دولتی عادی می‌تواند گرم و دوستانه یا معمولی و بی‌تفاوت باشد، اما نمی‌تواند تبعیض‌آمیز و خصمانه باشد. دلیل اساسی غیرعادی بودن روابط روسیه و آمریکا این است که دو کشور در وضعیت خصومت قرار دارند. بنابراین، عادی‌سازی روابط دو کشور به معنای از بین بردن وضعیت خصومت است و مهمترین نشانه آن پایان دادن به "جنگ نیابتی" توسط دو کشور، کاهش تدریجی حمایت نظامی آمریکا از اوکراین و لغو سیاست تحریم‌های جامع علیه روسیه (نه لزوماً تمام اقدامات تحریمی) است. در شرایطی که روسیه و آمریکا هنوز درگیر "جنگ نیابتی" هستند و آمریکا تحریم‌های جامع علیه روسیه را حفظ کرده است، روابط دو کشور را نمی‌توان عادی تلقی کرد. در تماس تلفنی پوتین و ترامپ در ۱۸ مارس ۲۰۲۵، هر دو طرف تمایل خود را برای احیای عادی‌سازی روابط دو کشور ابراز کردند. با توجه به تغییرات مطلوب در وضعیت روابط روسیه و آمریکا، اگر سیاست خارجی ترامپ به طور روان پیش رود، احتمال زیادی برای عادی‌سازی روابط دو کشور وجود دارد.

مشارکت استراتژیک بالاترین مرحله روابط روسیه و آمریکا است. در مرحله کنونی، این هدف قابل تصور است، اما دست نیافتنی است. یکی از دلایل مهم آن عدم وجود مبنای سیاسی محکم و محیط واقعی مناسب است. دو مشارکت استراتژیک قبلی روسیه و آمریکا هر دو دارای زمینه سیاسی خاص یا نیازهای واقعی ویژه بودند. اولین بار تحت تأثیر جریان فکری رمانتیک پس از پایان جنگ سرد و دومین بار در وحشت از ظهور تروریسم به عنوان خطرناک‌ترین دشمن آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر بود. اکنون روسیه و آمریکا دیگر نه توهّمات رمانتیک دارند و نه خطر بزرگی که نیاز به مقابله مشترک داشته باشند.

روابط روسیه و آمریکا همچنین فاقد اهداف استراتژیک عمده مشترک است. روابط چین، روسیه و آمریکا یک موضوع داغ کنونی است و مفهوم به اصطلاح نیکسون 2.0 ظهور کرده است، یعنی آمریکا در حال احیای مدل مثلث بزرگ نیکسون است، اما به صورت معکوس عمل می‌کند و به جای اتحاد با چین علیه شوروی، روسیه را به سمت خود می‌کشد تا به طور مشترک با چین مقابله کند. در شرایط کنونی، این مدل دیگر کارساز نیست و بازتولید آن دشوار است. مدل مثلث بزرگ چین، آمریکا و شوروی به این دلیل شکل گرفت که شوروی برای چین و آمریکا بزرگترین خطر امنیتی بود و روابط چین و شوروی هیچ منفعت واقعی برای چین نداشت، بنابراین در فضای جنگ سرد، چین و آمریکا

توانستند برای مقابله مشترک با شوروی متحد استراتژیک شوند. وضعیت کنونی چین، آمریکا و روسیه کاملاً متفاوت است. چین نه دشمن مشترک روسیه و آمریکا است و نه چین در زمینه‌های امنیتی، دیپلماتیک، انرژی و اقتصادی منافع عمده‌ای برای روسیه دارد و شریک استراتژیک مهم روسیه در سیاست بین‌الملل است. روابط چین و روسیه بهتر، نزدیک‌تر و مستحکم‌تر از روابط روسیه و آمریکا است.

دولت ترامپ در واقع آماده تغییر استراتژی "مهار دوگانه" چین و روسیه و در عوض تلاش برای اتحاد با روسیه برای مهار چین است و خود ترامپ نیز این را پنهان نمی‌کند. اما شانس موفقیت این استراتژی بسیار کم است، زیرا هیچ دلیل کافی برای پذیرش این مدل از سوی روسیه دیده نمی‌شود و دلایل عدم پذیرش آن بسیار زیاد است. هر تفکر عاقلانه‌ای این را درک خواهد کرد. این بدان معنا نیست که روسیه با آمریکا همکاری نخواهد کرد، برعکس، توسعه روابط با آمریکا آرزوی روسیه است، به ویژه در شرایط کنونی که درگیری اوکراین به بن‌بست رسیده است، این می‌تواند به یکباره وضعیت روسیه را به طور چشمگیری تغییر دهد. اما روسیه مایل نیست ابزاری برای مهار چین توسط آمریکا باشد و آن هم به قیمت از دست دادن منافع عمده خود. البته، روسیه باید در برابر وسوسه‌های منافع و فشارهای حداکثری ترامپ نیز مقاومت کند.

در مورد مسائل استراتژیک مربوط به چین، روسیه و آمریکا ممکن است در برخی موارد نقاط مشترکی داشته باشند که عمدتاً در مورد کنترل تسلیحات هسته‌ای است. آمریکا از چین می‌خواهد که به مذاکرات خلع سلاح هسته‌ای روسیه و آمریکا بپیوندد. روسیه به موضع چین احترام می‌گذارد، اما با ایده آمریکا نیز مخالف نیست. در واقع، آمریکا نیز متوجه شده است که مدل مثلث بزرگ 2.0 به سختی قابل بازتولید است، بنابراین در حال حاضر تنها اهداف محدودی را دنبال می‌کند، یعنی تا حد امکان فاصله بین چین و روسیه را افزایش دهد و بر جلوگیری از همکاری چین و روسیه در زمینه‌های نظامی و انرژی تمرکز کند و مهمترین هدف آن جلوگیری از اتحاد چین و روسیه و در عین حال نزدیک کردن روابط روسیه و آمریکا است. ترامپ این را بسیار صریح بیان کرده است، اما انتظار چندانی برای تشکیل یک جبهه متحد ضد چین با روسیه ندارد.

با نزدیک شدن درگیری اوکراین به مرحله مذاکرات، مفهوم مدل یالتا نیز در محافل آکادمیک دوباره ظاهر شده است که می‌توان آن را یالتا 2.0 نامید. هسته مدل یالتا تقسیم غنائم، تعیین مناطق نفوذ و تعیین نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم توسط سه قدرت پیروز بود. یالتا 2.0 صرفاً

معنای مدل یالتا را می‌گیرد و نه شکل آن را تکرار می‌کند و ماهیت آن سیاست قدرت‌های بزرگ است. اما شکل دقیق آن هنوز مشخص نیست.

یک تصور این است که روسیه و آمریکا را به عنوان یک طرف همکاری استراتژیک در نظر بگیریم که به طور مشترک در مورد آینده اوکراین و اروپا تصمیم می‌گیرند. بدیهی است که اکنون دوران متفاوتی است و دو قدرت بزرگ روسیه و آمریکا نمی‌توانند سرنوشت اروپا و جهان را تعیین کنند و نمی‌توانند منافعی را که متعلق به آنها نیست تقسیم کنند. اگر از ملاحظات اخلاقی صرف نظر کنیم و به قوانین دوران زورگویی بازگردیم، آمریکا و روسیه چنین قدرتی ندارند. علاوه بر این، آمریکا هیچ تمایلی به اشتراک گذاشتن امتیازات با روسیه یا دادن نوعی "منطقه نفوذ" به روسیه نشان نداده است.

تصور دیگر این است که اروپا و اوکراین نیز در آن شرکت کنند و یک سازوکار چهارجانبه روسیه، آمریکا، اروپا و اوکراین شکل بگیرد. آنها نه قدرت پیروز دارند و نه قدرت شکست خورده، بلکه دو طرف متخاصم هستند. اروپا و اوکراین در یک جبهه آشکارا در برابر روسیه قرار دارند، اما نقش آمریکا مشخص نیست. آمریکا ممکن است با روسیه به یک تفاهم ضمنی برسد، اما احتمالاً ترجیح می‌دهد در جایگاه "رئیس" بنشیند و همه طرف‌ها را کنترل کند. تصور دیگری نیز وجود دارد که چین وارد صحنه شود و یک چارچوب سیاسی بین‌المللی مبتنی بر چین، روسیه و آمریکا شکل بگیرد.

شرایط سیاسی داخلی روسیه و آمریکا نیز در حد مشارکت استراتژیک نیست. از نظر عینی، تلاش‌های ترامپ برای گفتگو و صلح با روسیه در میان سیاستمداران و نخبگان داخلی، از جمله در حزب دموکرات، حامیانی دارد، اما این بدان معنا نیست که آنها از مشارکت استراتژیک روسیه و آمریکا حمایت خواهند کرد، زیرا این به معنای تشکیل یک جبهه متحد استراتژیک با روسیه و تقابل با اروپا و اوکراین است که برای آنها غیرقابل قبول است.

و برای روسیه، پس از دو تجربه شکست خورده با آمریکا، در مورد اتحاد مجدد با آمریکا به عنوان یک شریک استراتژیک محتاط خواهد بود. سیاست ترامپ برای روسیه یک شگفتی خوشایند و فراتر از بهترین انتظارات روسیه بوده و مورد ستایش و تشویق روسیه قرار گرفته است، اما مشارکت شریک واقع‌بینانه‌ترین هدف قابل پیگیری روسیه در مرحله کنونی است و مشارکت استراتژیک مربوط به آینده است. روسیه و آمریکا ممکن است بتوانند تا حدی در همکاری استراتژیک پیشرفت کنند، اما پایداری آن پس از ترامپ مشخص خواهد شد.

